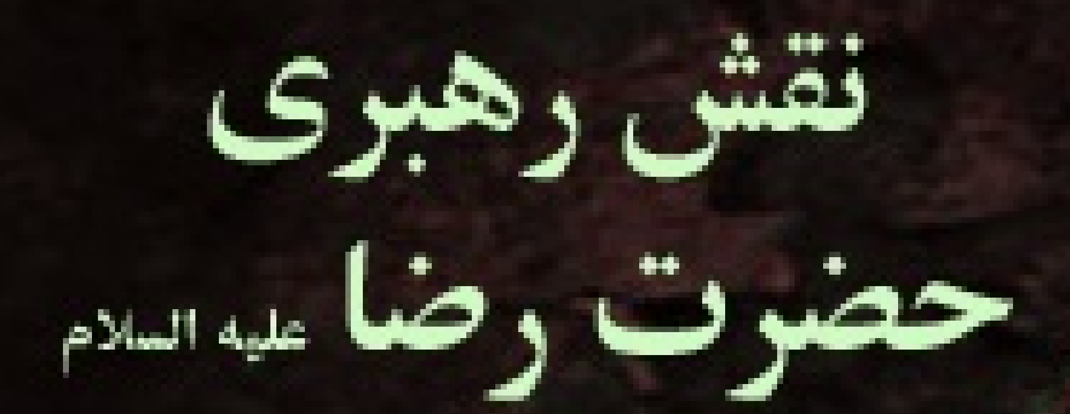


محمدحسینی شیرازی


بسم الله الرحمن الرحیم

نقش رهبری حضرت امام رضا علیه‌السلام

نویسنده:

محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

ایمان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نقش رهبری حضرت امام رضا علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: نقش رهبری حضرت امام رضا علیه‌السلام/ حسینی شیرازی، محمد؛ ترجمه و تحقیق باقر فالی

مشخصات نشر: ایمان، انتشارات

مشخصات ظاهری:

شابک: بها: ۲۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست‌نویسی قبلی

یادداشت: عنوان اصلی: الامام الرضا یقود الحیاه.

یادداشت: کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع: علی‌بن موسی(ع)، امام هشتم، ق۲۰۳ - ۱۵۳

موضوع: امامت

شناسه افزوده: فالی، محمدباقر، مترجم

رده بندی کنگره: BP۴۷/ح۵الف ۸۰۴۱ ۱۳۶۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی: م۶۹-۶۶۵

پیشگفتار

یکی از امور فطری نهفته در درون انسان دوستی و محبّت است که گاهی صرفاً از روی عاطفه سرگرفته، و گاهی مربوط به ریشه‌های عقیدتی اوست، و اگر این محبّت الهی با شرایط صحیحش که پیروی از محبوب است صورت پذیرد، اجرای صحیح مقررات و به طور کلی پایبندی به ایدئولوژی ناشی از آن را به دنبال خواهد داشت.

از همین نقطه نظر است که پیامبر عظیم الشأن اسلام حضرت ختمی مرتبت (ص) به فرمان خدا نسبت به دوستی و محبّت به خاندانش تأکید نموده، و در موارد بسیاری می‌فرماید که: (خاندانم در میان شما چون کشتی نوح هستند که هر کس به آن پناه برد نجات می‌یابد)، (محبّت حضرت علی (ع) امان است از آتش جهنم)، (کسی که بر محبّت امیرالمؤمنین (ع) از دنیا برود شهید است)، (ذکر و مدح و ثنای علی بن ابی‌طالب (ع) به انسان زینت می‌بخشد) و دهها روایاتی که از طرق عامه و خاصّه در این باب نقل شده، که مفاد اینها مسئله محبّت به امیرالمؤمنان (ع) و خاندان پیامبر را از این که صرفاً از روی جنبه عاطفی باشد جداً ساخته و یک خط عقیدتی صحیحی را ترسیم می‌کند، به اینکه اگر زندگانی سراسر شرف و افتخار این خاندان مقدس به عنوان نمونه‌هائی از تبلور اسلام در تمام زمینه‌های حیاتی برای بشریت معیار قرار گیرد، انسانیت به کمال مطلوب خود رسیده، و از مشکلات فراوانی که دامنگیر آن شده، رهائی می‌یابد.

و لذا ذکر روش زندگی امیرمؤمنان (ع) و حضرت زهرا (ع) و یازده فرزندشان و ذکر فداکاریها و نیکو کاریهای آن بزرگان و ذکر اخلاق و کردارشان را پیامبر خدا (ص) که مربوط به سرچشمه وحی است عبادت می‌داند و سفارش می‌کند که زینت محافل و مجالس تان یادواره هائی از امیرمؤمنان (ع) باشد.

از طرفی حضرت امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید ... (ان المحب لمن یحب مطیع) یعنی کسی که شخصی را دوست داشته باشد از

او اطاعت می کنـد، و اینجاست که می‌بینیم مکتب مقـدس اسـلام زیربنای تشیّع را محبّت و دوستی به خانـدان رسالت بایـد تشـکیل بدهـد، چون اگر محبّت مورد نظر امام صادق (ع) صورت پـذیرد، نتیجه آن اطاعت از محبوب خواهـد بود، و اطاعت از این دودمان مطهّر که خداوند متعال در قرآن مجید به اظهار دوستی و مودّت شان امر فرموده موجب تعالی و پیشرفت روز افزون جامعه بشری، و موفقیت آن در همه زمینه‌هاست.

زیرا این بزرگان پیوسـته به همراه قرآن بوده و تفسـیر و بیان این کتاب مقـدس را به عهده داشـته‌اند، و پیامبر اسـلام (ص) هم مکرراً فرموده‌انـد من دو امانت گرانبها در میان شـما می گذارم، کتاب خدا قرآن و خاندانم، و خداوند متعال آگاهم ساخته به اینکه این دو از یکـدیگر جدا نمی‌شوند تا روزی که بر سـر حوض کوثر بر من وارد گردند، و همان طوری که هرچه راه بیشتری در بیابان پیموده شود، نیاز به آب شـیرین بیشتر شده و تشـنگی افزایش می‌یابد و هرچه سـیر بشـر در عمق زمان بیشتر شود، نیاز به سیره اولیای الهی و شناخت روش زندگانی آنان افزایش می‌یابد.

و بـه همین جهت است که نویسـنده معظم حضـرت آیت‌الله العظمی شـیرازی به هنگـام فراغت از کارهـای دشـوار علمی و فقهی، به معرفی اولیای الهی پرداخته، و این بزرگان را به عنوان مثالهای کاملی از رهبران شایسـته اسـلامی به جامعه انسانی معرفی می کنـد، و همیشه تأکید دارد که باید به جامعه رشد فکری داد، و مردم و بویژه نسل جوان را از جهان بینی اسـلامی و شـناخت بزرگان اسلام و رهبران شایسته آن آگاه ساخت.

کتابی که در دست دارید، ترجمه کتاب نفیس (الامام الرضا یقود الحیاة) است، که ضـمن صدها کتاب نویسنده محترم در زمینه‌های مختلـف علمی، تـاریخی، اخلاـقی، فقهی، اجتمـاعی، سیاسـی، و غیره، از سلسـله کتـاب هـائی است که از ایشـان راجع به معصومین (علیهم‌السلام) نگاشته شده است.

در این کتـاب به تحلیـل پـاره‌ای از نکـات مهم سیاسـی و اخلاـقی از زنـدگانی پرافتخار هشـتمین جانشـین به حق پیامبر اسـلام (ص) حضـرت علی بن موسی الرضا (ع) پرداخته است که ترجمه آن را به زبان فارسی شایسته دیدم، تا مورد استفاده رهروان راه مقدسش قرار بگیرد، البته تذکّر دو نکته را نیز لازم می‌بینم:

۱ مؤلّف محترم تنها به نقل مطالب تاریخی اکتفا کرده و مـدارک آنها را ارائه نداده است، که اینجانب مدارک تاریخی را تحقیق، و در پاورقی توضیح داده‌ام.

۲ برخی از مطالب به طور مختصر و یا غیر مفصل آمده بود که به هنگام نقل آنها، با اجازه مؤلف محترم اضافات لازم را آورده، و یا در پاورقی عین مطلب روایتی را به عربی نقل کرده‌ام.

در خـاتمه امیـد است که این خـدمت نـاچیز مورد رضـای خـاطر مبارک امام زمان (ارواحنا فـداه)، و گامی جهت شـناخت پیشوایان اسلام، و رشد بیشتر جامعه اسلامی قرار بگیرد انشاءالله.

مقدمه مؤلف

مکتب، رهبران و حکومت سه عامل مهمّی است که توسط آنها کشورها آباد، و مردم به رفاه و پیشـرفت دست می‌یابند، و اگر احیاناً امر دائر شـد بین تقـدیم دو عامـل اوّل و دوّم و یا عامل سوّم، در این مورد آن دو عامل مقـدّم است، زیرا اساس حکومت را تشـکیل می‌دهند، اما حکومت نمی‌تواند زیربنای مکتب و یا رهبران آن باشد.

و چون خداوند متعال اراده کرده این سه عامل را در درازمدت تا روز قیامت مهیّا سازد، از این رو چهارده معصوم مقدس را برگزید که پیامبر و امیر مؤمنان علی (ع) به حکومت رسیدند، تا حکومت شایسـته را نشان بدهند چون اسوه هستند امّا بقیه ائمه علیهم‌السلام تمـام سـعی و کوشـش خود را جهت بیان مکتب و ارائه رهبران مبـذول داشـته‌اند، تا بشـریت در طول تاریـخ به سـبب عقل و عاطفه

پیرامون آنها گرد آیند، و به همین جهت بود که انواع فشارها را از سوی طاغوتها به خود راه دادند، چون تنها راه جذب عواطف همین بود.

البته آنان فرزندان و به طور کلّی آشنایان خود را بر شورش و قیام بر علیه ستمگران تربیت دادند، چنانچه تاریخ هم در موارد مختلفی به آن اشاره برده است.

و این جزوه (الامام الرضا (ع) یقود الحیاة) کوشش ساده و مختصری است در بیان نکاتی از نقش این رهبر الهی و عظیم الشأن، تا شاید بتوانیم از اشعه خورشید وجودش فیض ببریم.

امیدوارم خداوند سبحان آن را به خوبی بپذیرد، و مورد لطف آن امام بزرگوار (ع) قرار بگیرد، (ما کالای اندکی به همراه آورده‌ایم) [۱]، والله الموفق المستعان.

دودمان پاک پیامبر

حضرت پیامبر اسلام (ص) بارها و بارها راجع به خاندانش سفارش فرمود، و از جمله در (حدیث ثقلین) [۵] که از طرق خاصه و عامّه به ما رسیده برای چندمین بار در آخرین روزهای زندگیش نقش آنان را بیان داشته و فرمود: (من دو سپرده گرانبها را در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا، و خاندانم، تا زمانی که به این دو باهم چنگ بزنید، هیچگاه پس از من گمراه نخواهید شد) [۵].

او به فرمان خداوند متعال اجر رسالتش را از امت اسلامی خواست که نسبت به خاندانش اظهار محبّت کنند، و به فرمان خداوند متعال مردم را آگاه ساخت و فرمود: (این اجری که از شما خواسته‌ام برای خودتان می‌باشد، به درستی که اجر من بر خداست) [۵].

و در حدیثی مشهور و متواتر فرمود: (مثال خاندانم در میان امّتم، مانند کشتی نوح است، هر کس به آن کشتی پناه برد نجات میابد، و هر کس به آن پناه نبرد غرق گردیده و به هلاکت میرسد) [۵].

پیامبر اسلام به فرمان خداوند متعال دوازده جانشین برای خود تعیین نمود که هشتمین آنان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) است.

حضرت رضا (ع) مدت۲۴ سال در زمان پدرشان بوده، و تا سن۴۹ سالگی یعنی به مدت۲۵ سال نیز بعد از پدرشان زیسته‌اند، تاریخ پر نشیب و فرازی را بعد از پدر، و حتی در زمان پدرشان به ثبت رسانده‌اند، که فعلاً در این مختصر برّرسی فشرده از دوران امامتشان بیان میگردد.

دوران هارون عباسی

هارون عباسی که فرمانروائی عیّاش بود، و در راه نیل به حکومت همه جانبه‌اش از هیچ ظلم و ستمی أبا نداشت، خاندان پیامبر و به اصطلاح آن روز علویان را مهمترین رقیب خود می‌دید، و حتی روزی به حرم مطهّر پیامبر اسلام (ص) شرفیاب شده و عرضه داشت: سلام بر تو ای پسر عمو و مقصودش این بود که به مردم وا نمود کند من پسر عموی پیامبرم، اما حضرت امام موسی بن جعفر (ع) که در آن موقع در حرم بودند، آمدند در برابر پیامبر اکرم (ص) و عرضه داشتند: سلام بر تو ای پدر و این تعرضی به هارون بود که اگر تو پسر عموی پیامبری، من فرزند او هستم، به هرحال امام هفتم را به زندان افکند و پس از سالهای بسیار که امام در زندان به سر بردند، آن بزرگوار را مسموم نمود، و به قتل رسانید.

امام هشتم حضرت رضا (ع) پس از پدر بزرگوارشان سیاست کناره‌گیری ظاهری را پیش گرفته، و به طور نهانی مسئولیتهای امامت را انجام می‌دادند، به نهضتها و قیامهای مسلّحانه علویان بر علیه ظلم و ستم عباسیان کمک می‌کردند، اما با سیاستی آرام و حکیمانه، زیرا در روایتی از حضرت امام صادق (ع) آمده: با فرمانروای قدرتمند و مستبد، در وقت قدرتش نمی‌توان مبارزه کرد، و ما در کتاب (الفقه: السیاسه) [۶] راجع به قیامهای علویان، و پشتیبانی مخفی ائمّه اطهار علیهم‌السلام از آنان به تفصیل بحث کرده‌ایم، که

از تکرار آن در این کتاب صرف نظر می‌شود.
و در روایت تاریخ آمده: امام رضا (ع) بعد از شهادت پدرشان وارد بازار شد، و یک رأس گوسفند، یک سگ و یک خروس خریده و به منزلشان آوردند، و این خبر که به هارون عباسی رسید. گفت: از خطر علی بن موسی آسوده خاطر شدیم [۷]، و لذا هنگامی که یک سخن‌چین برای هارون نوشت که امام رضا درب خانه‌اش را باز کرده، و مردم را به سوی خود دعوت می کند، هارون گفت: شگفتا به من خبر رسیده که علی بن موسی یک سگ، خروس و گوسفند خریده، و از طرفی درباره‌اش چنین می‌شنوم! [۸].
در سالهای آخر خلافت هارون امام رضا (ع) در شهر مدینه منوّره علاوه بر اداره خاندان پیامبر، و رسیدگی به مشکلات مختلف مردم، توانست شاگردانی [۹] را در مکتب خود تربیت بدهد، و کارها به روال طبیعی و آرام پیش می‌رفت، البته حداقل یک مرتبه هارون آن حضرت را احضار کرد تا به او آسیبی برساند، ولی از هدف خود باز مانده و امام را با احترام به خانه‌اش باز گرداند [۱۰].

دوران مأمون عباسی

پس از به شهادت رسیدن امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) به دست هارون عباسی، شیعیان آن حضرت با اعلام مظلومیّت امامشان، و افشای جنایت های عباسیان، مردم را بر علیه آنان شورانده و تا حدودی در این کار موفق شدند، تا اینکه هارون عباسی به هلاکت رسید و قدرت به دست مأمون عباسی افتاد، مأمون که از شیطنت خاصی برخوردار بود، به فکر افتاد که از نقمت و نارضایتی شیعیان بکاهد و خودش را ارادتمند و دوستدار اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام وانمود کند.

اهداف مأمون عباسی

او به حدی دلباخته ملك و حکومت خود بود که در این راه برادر خود امین را کشت، و سر بریده‌اش را مدتها بر در دروازه شهر قرار داد، تا مردم به آن سر بریده آب دهان افکنده و اهانتش کنند.
ولی در مورد حضرت امام رضا (ع) چنین تصمیم گرفت که با نیرنگ های سیاسی آن امام را از سر راه خود بردارد، وانگهی از طرفی نهضتهای پیاپی علویان چه قبل از زمامداری مأمون، و چه بعد آن، آسایش را از سردمداران عباسی سلب کرده بود، به همین جهت مأمون بر آن شد که امام رضا (ع) را نزد خود فرا خواند، و او را به ظاهر خلیفه و شخص اول مملکت اسلامی آن روز که چه خونهای بیگناهی به پای آن ریخته شده بود قرار بدهد، و خود و اطرافیانش از زیر پرده نقشه‌های خویش را به اجرا در آورند و بالاخره امام رضا (ع) را پس از پذیرش مقام خلافت به قتل برساند تا در نتیجه:
۱ مردم متوجه بشوند که خاندان پیامبر و العیاذ بالله ظاهری زاهد مآبانه داشته چون حکومت به دستشان نمی‌رسید، و حال که شتر حکومت درب خانه آنان زانو خم کرده، دو دستی به آن چنگ زده‌اند.
۲ چون بزرگ علویان در آن زمان حضرت رضا (ع) است و ایشان به حکومت رسیده، دیگر علویان ناراضی دست از شورش و قیام بر خواهند داشت.
۳ با سپردن قدرت به دست حضرت علی بن موسی الرّضا (ع)، مخالفین مخفی مأمون که علیه او فعالیتهای زیرزمینی دارند، خود را ظاهر کرده، و به طمع احراز پستهای حکومتی دست از فعالیتهای مخالف برداشته و در نتیجه دست آنان رو خواهد شد، تا همه آنان در آینده با شمشیر استبداد مأمون از میان برداشته شوند.
۴ با تشکیل مجالس علمی و دعوت از دانشمندان بنام آن زمان، جهت بحث با حضرت رضا و العیاذ بالله امام مغلوب شده، و عدم حقّانیّتش برملا خواهد شد.

البته اهداف و افکار دیگری را نیز از این کار در سر می‌پرورانید، تا پایه‌های حکومتش را هرچه محکم‌تر بسازد.

حرکت به سوی مرو

مأمون عباسی طبق یک توطئه سیاسی حساب شده، عده‌ای را به سرکردگی (رجاء بن ابی الضحاک) به مدینه فرستاد تا امام رضا (ع) را به طور اجباری از مدینه منوّره زادگاه آن حضرت به طرف خراسان جلب نمایند، امام رضا (ع) که بر حسب ظاهر [۱۱] با تهدیدهای مأمون روبرو شده بود، نخست برای خداحافظی به طرف خانه‌اش رفت، و تمام خاندان خود را امر به گریه و ندبه برای خود کرد، و هنگامی که به آن حضرت عرض شد: که گریه برای مسافر پسندیده نیست! فرمود: آری اما آن مسافری که امید بازگشت داشته باشد، و من دیگر بازگشتی ندارم، و در غربت به قتل خواهم رسید.
و سپس به سوی مسجد پیامبر رفت، و چندین بار با جدّش وداع کرده و چه بسا گاهی با صدای بلند گریه کرد، و همانجا به کسانی که علت را از آن حضرت می‌پرسیدند؟! می‌فرمود: (این آخرین وداع من است چون من در غربت از دار دنیا می‌روم، و همانجا به خاک سپرده خواهم شد [۱۲].
حضرت رضا با این روش مظلومیت خویش را اعلام داشته و برای همگان آشکار شد که آن حضرت نه تنها علاقه‌ای به دستگاه حکومتی نداشته بلکه به اجبار از زادگاه شان دور شده، و به غربت می‌روند.

در شهر نیشابور

اشاره

حضرت رضا (ع) بر سر راه خود به شهر نیشابور [۱۳] رسیدند، در این شهر متجاوز از یکصد هزار نفر مشتاقانه به استقبال ایشان شتافته و اطراف کجاوه حضرت گرد آمدند، و در میان این جمعیت تعداد بسیاری از دانشمندان و محدثین بودند و همه با اشک شوق و التماس از آن حضرت می‌خواستند که رخسار نورانیش را به آنان نشان بدهد، و هنگامی که حضرت رضا (ع) پرده کجاوه را کنار زده و در مقابل انظار مردم ظاهر شدند، جمعیت از شدت شوق به گریه افتاد، و دو نفر از محدثین [۱۴] به نمایندگی از سوی دیگران از امام خواستند که برایشان حدیثی بخواند که از پدر و نیاکانش به ایشان رسیده است.
حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ آنان روایتی را فرمودند که ما نص آن را از کتاب (العروة الوثقی) نقل می کنیم:
(هذا الحدیث المعروف بسلسلة الذهب هو: حدثنا محمد بن موسی المتوکل، قال: حدثنا علی بن ابراهیم عن ابیه عن یوسف بن عقیل، عن اسحق بن راهویه قال: لمّا وافی ابوالحسن الرضا (ع) نیسابور و اراد ان یرتحل الی المأمون، اجتمع علیه اصحاب الحدیث فقالوا: یابن رسول الله تدخل علینا ولا تحدثنا بحدیث فنستفیده منک؟ و قد کان قعد فی‌العماریه، فاطلع رأسه فقال (ع):
(سمعت ابی موسی بن جعفر یقول):
(سمعت ابی جعفر بن محمد یقول):
(سمعت ابی محمد بن علی یقول):
(سمعت ابی علی بن الحسین یقول):
(سمعت ابی الحسین بن علی یقول):
(سمعت ابی امیرالمؤمنین علی بن طالب یقول):
(سمعت رسول الله (ص) یقول):

(سمعت جبرئیل (ع) یقول):

(سمعت الله عز و جل یقول: کلمهٔ لا اله إلّا الله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی، فلما مرّت الراحله نادی: بشروطها و انا من شروطها).

ترجمه حدیث

این حدیث معروف به حدیث زنجیره طلائی است، که محمد بن موسای متوکل می‌گوید: علی بن ابراهیم از پدرش از یوسف بن عقیل از اسحاق بن راهویه برای ما چنین نقل کرده: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرّضا (ع) هنگامی که به شهر نیشابور رسید، و می‌خواست به سوی مأمون روانه شود اصحاب حدیث نزدش گرد آمده و عرضه داشتند: ای فرزند پیامبر، آیا بر ما وارد می‌شوی و حدیثی برایمان نقل نمی‌کنی تا از تو استفاده کنیم؟!

آن حضرت که داخل کجاوه نشسته بود، سر خود را بیرون آورد و فرمود: شنیدم پدرم موسی بن جعفر را می‌گوید: شنیدم پدرم جعفر بن محمد می‌گوید: شنیدم پدرم محمد بن علی می‌گوید: شنیدم پدرم علی بن الحسین می‌گوید: شنیدم پدرم حسین بن علی می‌گوید: شنیدم پدرم علی بن ابی‌طالب (ع) میگوید: شنیدم پیامبر اسلام (ص) می‌گوید: شنیدم جبرئیل (ع) می‌گوید: شنیدم خدای عز و جل را که می‌گفت: سخن لا ـ اله الاّ ـ الله دژ من است، و هر کس که وارد دژ من گردد از عذاب من ایمن خواهد بود، پس هنگامی که مرکب امام حرکت کرد مجدداً ایستاده و امام فرمود: اما با شرایط آن و من از جمله آن شرایط هستم).

این حدیث را که امام رضا (ع) به هنگام حرکت از نیشابور بسوی مرو [۱۵] فرمودند، معروف است به حدیث زنجیره طلائی زیرا تمام ناقلین آن معصوم بوده، و بمانند حلقه‌های پیوسته زنجیر طلا از یکدیگر نقلش فرموده‌اند البته طلا ارزش مادّی دارد، در حالی که چنین احادیثی برای همیشه باقی مانده و ارزش معنوی دارد، و لذا این مشابهت از باب مشابهت معقول و محسوب است.

از سرچشمه وحی

این حدیث شریف که از سرچشمه زلال وحی به ما رسیده و تمام ناقلین آن معصوم هستند، مسئله رهبری صحیح مسلمین را بیان می‌دارد، البته بعد از بیان جاذبه و دافعه اسلام، یا به زبان ساده‌تری بگوئیم بعد از بیان تبرّی و تولّی زیرا قسمت اول این حدیث چنین اظهار می‌دارد که (لا اله) ... یعنی هیچ خدائی نیست، و این اعلام بیزاری و تنّفر از تمام خدایان غیر واقعی است، و قسمت دوم این حدیث تولّی را به این صورت بیان داشته که ... (الاّ اللّه) یعنی مگر خداوند متعال، بنا بر این شرط اساسی ایمان نخست اعلام تنفّر و انکار تمام آنچه را که در خط الهی نیست، و بعد اثبات ایمان به خداوند متعال و خطّ مستقیم الهی است.

و لذا حضرت امام رضا (ع) پس از کمی تأمّل به جهت توجّه بیشتر مردم فرمودند: که این ایمان شرایطی دارد و من یعنی قبول رهبری ائمه معصوم پس از پیامبر و از جمله امام رضا (ع) از جمله آن شرایط هستم.

نکته مهم در این مسئله این است که آن حضرت به طور غیر مستقیم، نامشروع بودن حکومت مأمون عباسی را بیان داشتند و مأمون کوچکتر از آن بود که بتواند آن حجّت خدا را فریب بدهد.

امام رضا (ع) در شهر نیشابور در طول اقامت چند روزه خود، چند مؤسسه دینی و اجتماعی ساختند، مثل مسجد، حمام، قنات و غیره [۱۶]، تا به پیروانشان بیاموزند که باید از فرصت حداکثر استفاده را کرد، حتی اگر انسان در جائی اقامت موقت داشته باشد، زیرا بنای مؤسسات دینی و مذهبی از عوامل مهم پیشرفت جامعه اسلامی در تمام زمینه‌هاست [۱۷].

ملاقات با مأمون

موکب امامت به شـهر مرو نزدیک می‌شد، و مردم با شور و شوقی چشم براه بودند، و مأمون عباسی با اطرافیان به استقبال امام شتافته بودند، مأمون در پیشاپیش همه آن حضـرت را به هنگام ورود به مرو به آغوش کشیده و به ایشان خوش آمد گفت، و پیوسته تظاهر به ارادت و محبّت نسبت به امام رضا (ع) می‌کرد، تا بالاخره امام به محل اقامتشان رسیدند.

در میـان بـاغی دو ساختمـان در کنـار هم بنـاء شـده بـود، که از راه نسـبتا بـاریکی به هم متّصـل می‌شدنـد، و به عبـارت دیگر (یک ساختمان دو قلو) بناء شده بود که در یک طرف آن مأمون اقامت داشت، و در طرف دیگر امام رضا (ع) نزول اجلال فرمودند.

مأمون به حضور آن امام معصوم شـرفیاب شـده، و با زیرکی و نیرنگ خاصّی عرضه داشت: ای فرزند پیامبر من از فضـیلت و علم و عبادت شـما آگاه شده‌ام، و شـما را برای خلافت از خودم شایسـته‌تر می‌بینم، پس اجازه بدهید خودم را از مقام خلافت خلع کرد، و آن را به شما واگذارم، و قبل از همه اوّل خودم با شما بیعت کنم.

حضـرت علی بن موسی (ع) که از اهداف شوم مأمون عباسی آگاه بودند، پاسخی به وی دادند، که در اثر آن مأمون محکوم شده و بنای بر این گذاشت که امام را تحت فشار قرار بدهد.

پاسـخ امـام به مأمون چنین بود: اگر خلافت حق تو بوده و خداونـد این مقام را برای تو قرار داده است، حق نـداری آن را به دیگری بسپاری، و پیراهنی را که خداوند بر قامت تو پوشانیده از خودت خلع کنی، و اما اگر مقام خلافت از آن تو نبوده، در اینصورت حق نداری چیزی را که مربوط به تو نیست برای من قرارش بدهی.

اینجا ممکن است اشـکالی به اذهـان خطور کنـد، به اینکه بـا کنـاره‌گیری مـأمون عباسـی، چرا امـام رضـا (ع) رهـبری و خلافـت را نپذیرفتند؟! و آیا در چنان شرایطی وظیفه چه کسی بود که رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرد؟!

پاسـخ این است که مأمون بر حسب ظاهر از خلافت کناره می‌گرفت، ولی چنین نبود که کاملا معزول بشود، بلکه او قصد داشت که خودش در کنار امام رضا (ع) نیز به امور مختلف رسـیدگی کند، بلکه به عبارت واضـحتر، او می‌خواست که امام رضا (ع) تنها یک رهبر تشـریفاتی باشـد، و خودش زمـام همه چیز را در دست بگیرد، تـا هرگونه اقـدامی که انجام بدهـد، به ظاهر زیر پوشـش رهبری امام، اما در واقع در جهت حفظ منافع مأمون و اطرافیانش قرار بگیرد.

از طرفی کـادر حکومتی و هیئت اجرائی آن روز، تمـام برخلاـف جهت حکومت الهی امـام رضـا (ع) بود، و تمام مجریان مهم امور همردیفان عیاش مأمون بودند، که با طرز حکومت حضـرت امام رضا (ع) اختلاف اساسـی داشـتند، و لذا رهبری آن حضـرت به آن ترتیب و کادر حکومتی امکان نداشت..

وانگهی عقب نشینی مـأمون عباسـی چنانچه قبلا توضـیح دادیم تنها جنبه سیاسـی و تاکتیکی داشت، تا به مردم وانمود کنـد که امام معصوم هم اگر به لـذّت حکومت برسـد و العیاذ بالله از آن دست بردار نیست، و زهـد را کنار می‌گـذارد، و ألّا مأمون آنقـدر عاشـق ملـک و حکـومت خـویش بـود کـه در راه آن نه تنهـا خـون هزاران انسـان را بر زمین ریخت بلکه حـتی از خـون برادر خـودش هم نگذشت، و به طرز وحشیانه ای او را نابود ساخت.

بله اگر واقعاً مـأمون عباسـی، و تمـام کـادر حکومتیش بر کنار می‌شـد و زمینه حکومت حضـرت علی بن موسـی الرضا (علیه آلاف التحیهٔ والثناء) فراهم می‌شـد، در آن صورت بار سـنگین حکومت و وظیفه مهم رهبری و مسـئولیتی را که از سوی خداونـد متعال بر عهـده وی گذاشـته شـده بود به منزل میرسانیـد وماننـد جدّ بزرگوارش حضـرت امیرالمؤمنین علی (ع) عدالت و دادگری را احیاء و گسترش داده، و روش حکومت پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) [۱۸] را الگوی خویش قرار داده، و بر آن سیر می‌نمود.

رهبری در اسلام

گرچه مسـئله رهبری در اسلام را در بخشی از کتاب‌های مان [۱۹] به طور مفصّل بیان نموده‌ایم، ولی در این کتاب به مناسـبت پاسخ

امام رضا (ع) نیز اشاره‌ای به مسئله رهبری می‌نمائیم:
قرآن مجید می‌فرماید: جز این نیست که رهبر و ولّی‌امر شما خدا، پیامبر خدا و مؤمنینی هستند که نماز را به پا داشته، و در حال رکوع زکات می‌پردازند (انما ولیّکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاهٔ و یؤتون الزکاهٔ و هم راکعون) [۲۰] و اجماع قریب به اتفاق مفسّرین خاصّه و عامّه بر این است که مقصود از مؤمنین با این شرایط حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) است، و آن امام معصوم نیز به پیروی از پیامبر اکرم (ص) ائمه بعد از خودش را مشخص کرده، که همه از سوی خداوند متعال نصب و تعیین شده‌اند، و حضرت ولی عصر امام زمان ارواحنا فداه که برای مصالحی از دیده‌ها غایب شده، به خواست خداوند متعال روزی ظاهر، و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.
اما در زمان غیبت امام زمان (ع) که ما هم‌اکنون معاصر آن هستیم باید طبق دستور خود آن حضرت مراجع جامع شرایط تقلید در رأس حکومت باشند، و اگر مراجع متعدّد شدند، باید شورای مراجع تقلید، رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرند، که اعضای این شوری پس از دارا بودن شرایط رهبری طیّ انتخاباتی واقعی و آزاد توسط عموم مسلمین باید انتخاب گردند، و اگر رهبری جامعه اسلامی جز از این راه، مثلا از طریق کودتا، یا تعیین جانشین و ولی عهد و یا دیگر راههای دیکتاتوری و استبدادی روی کار آید، پوشالی و دروغ است، و مصداق آیه شریفه قرآن است که می‌فرماید: (و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم‌الکافرون) [۲۱] و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: (فاولئک هم‌الظالمون) [۲۲]، و بالاخره در آیه‌ای دیگر می‌فرماید ...: (فاولئک هم الفاسقون) [۲۳]، یعنی کسی که به آنچه خداوند نازل کرده حکومت نکند، کافر، ظالم و فاسق است، و وظیفه جمیع مسلمین است که با چنین حکومتی همکاری نکنند، و از آن فرمان نبرند، بلکه سعی در براندازی آن کنند تا حکومت الهی مورد رضای خدا، پیامبر، ائمه طاهرین علیهم‌السلام و اکثریت امت اسلامی جایگزین آن گردد.

ولایت عهد مأمون

مأمون عباسی که پاسخ امام را در ردّ مقام خلافت از سوی او شنید، چهره‌اش رنگ باخته، و از پاسخ به آن حضرت عاجز ماند، اما خشم خود را فرو برد و به ظاهر پوزخند مرده و تلخی زد و در حالی که کینه‌اش نسبت به امام رضا (ع) هرچه بیشتر افزوده شده بود عرضه داشت: ای فرزند پیغمبر گریزی نیست، و باید این پیشنهاد را بپذیری، حضرت فرمودند: من به اختیار خودم چنین کاری را نمی‌کنم و مأمون که از پیشنهاد خودش ناامید شده بود، پیشنهاد دیگری را ارائه داد و گفت: حال که پیشنهاد خلافت را نپذیرفتی و دوست نداشتی که من با تو بیعت کنم، پس باید ولایت عهدیم را بپذیری، تا لااقل پس از من خلافت از آن تو باشد.
حضرت رضا (ع) فرمودند: سوگند بخدا که پدرم از پدرانش از پیامبر اسلام (صلوات الله علیهم اجمعین) به من خبر داده که من در اثر مسمومیت، قبل از تو یعنی مأمون از دنیا خواهم رفت، و این پاسخ حضرت که در متون تاریخی [۲۴] به ثبت رسیده، برخورد ایشان را با حکومت مأمون و اعلان مظلومیّتش را برای همیشه نشان می‌دهد.
مأمون که به نظر خودش توطئه را درست چیده بود، با شنیدن این پاسخ سخت گریه کرد!! و این شیوه فریبکاران تشنه قدرت است، که برای رسیدن به حکومت گاهی برادر می‌کشتند و گاهی هم از روی عاطفه ظاهر مآبانه گریه سر می‌دهند!
مأمون چشمهای اشک آلودش را با گوشه آستین بلندش خشک کرد و سپس ابروانش را درهم کشیده و گفت: با بودن من چه کسی جرأت دارد به شما اسائه ادب کند؟ من می‌دانم که می‌خواهید از قدرت کنار باشید، تا مردم بگویند شما زاهد هستید، بخدا سوگند یا باید بالاجبار ولایت عهدیم را بپذیری، و یا اینکه گردن تو را می‌زنم!
ملاحظه کنید چگونه مأمون عباسی دست به نیرنگ سیاسی می‌زند، او پس از اینکه گریه می‌کند، و خود را پشتیبان امام رضا (ع) نشان می‌دهد، هنگامی که به هدف شوم خود دست نمی‌یابد، سیاست خشونت و تهدید را پیش کشیده، و بر آن حضرت فشار وارد

می‌آورد! و لـذا حضـرت رضا (ع) فرمودنـد: خداونـد مرا نهی کرده از اینکه خودم را به هلاکت انـدازم، حال که چنین است ولایت عهد را می‌پذیرم، امّا با دو شرط:

۱ اینکه هیچکس را از سوی خود به هیچ پستی منصوب، و یا اینکه از پستش معزول نسازم.

۲ اینکه هیچ رسم و یا سنتی را نقض نکنم، و تنها از دور مستشار تان باشم.

و با این دو شـرط امام رضا (ع) نقش مهمی را از نظر سیاسـی ایفا کرده، و مأمون را از رسـیدن به اهدافش ناکام گذاشـتند، زیرا اگر حضـرت کسـی را منصوب و یـا معزول می‌داشـته و یا اینکه در آداب و رسوم عباسـیان دخالت می‌کردنـد، معنی این کار دخالت در امور دولتی بود، که امام از همین کار اجتناب می‌کردند.

سیاست نفاق

مأمون که از ولایت عهـدی امام رضا (ع) تظاهر به خشـنودی می‌کرد، امر کرد که همه افراد با آن حضـرت بیعت کننـد، و کسانی را که احیاناً امتناع می‌ورزیدند، به زندان می‌افکند [۲۵]، از طرفی دسـتور داد تا در سراسر کشور اسلامی با عظمت آن روز سکّه به نام امـام رضـا (ع) بزننـد و خطبه به نـامش بخواننـد و همچنین مجـالس جشـنی ترتیب داده، و در آن مجـالس شـعرا و ادیبـان را دعـوت می‌کرد که راجع به ولیعهـد جدیـد شـعر سـروده و به او تبریـک گوینـد، و بالاخره در این زمینه پولهای کلانی را از بیت‌المال خرج کرد، و جوایز و صله‌های بسیاری به مدّاحان و تبریک گویان بخشید.

اما از طرفی علمای مذاهب مختلف و شخصـیّتهای علمی آن روز را دعوت کرد، تا با امام رضا (ع) بحث کنند، شاید حتی برای یک بار هم که شـده امام شـکست بخورد، تا سوژه‌ای به دست مأمون آیـد و بتواند شخصـیت آن امام را از نظر علمی مخدوش سازد، اما مشهور است که (عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد) امام رضا (ع) با بحثهای خود و بیان مسائل دشوار و دقیق علمی و فلسفی در موارد ادیان و عقاید مختلف، شخصیت الهیش روز به روز جلوه بیشتری یافته و مردم به حقّانیت ایشان پی می‌بردند.

نماز عید

مـأمون به قصـد اینکه حضـرت رضـا (ع) بـا دربـار رابطه دارد و به عموم مردم معرّفی کنـد، به این مناسـبت یـک روز عیـد از ایشان خواست که بجای خود به نماز عید برود، و چنین اظهار داشت که می‌خواهم قلوب مردم از تثبیت ولایت عهدی شما اطمینان یافته، و مسلمین از فضل و مقام شما آگاه گردند و در نتیجه نظام دولتی ثبات بیشتری یابد.

اما حضرت امام رضا (ع) در پاسخ فرمودند: از شرایط من این بوده کنار باشم، و در کارهای شما دخالت نکنم، ولی مأمون با ادّعای اینکه می‌خواهم نزد عموم مردم و لشـکریان و چاکران مقام شـما آشکار گردد، اصرار زیادی به خرج داد، تا جائی که امام فرمودند: من اگر به نماز عید بروم به مانند جدّم پیامبر اسـلام (ص) و امیرالمؤمنین (ع) خواهم رفت، و مأمون پذیرفت که تشـریفات دولتی در کار نباشد.

به همین جهت با طلوع خورشـید روز عید، که جمعیت بسـیاری اعم از افراد دولتی. و توده مردم درب خانه امام اجتماع کرده بودند، حضـرت با حالتی خارج شدند که تمام مردم به گریه افتاده و حالتی از معنویّت و روحانیت همه را فرا گرفت، آن حضـرت عمامه‌ای سفید بر سـر بسـته و دو سر آن را یکی روی سینه و دیگری را روی کمر نهادند، و در حالی که پای برهنه و عصائی به دستشان بود، از خانه خود خارج شـده و چهار مرتبه تکبیر گفتنـد، و مردم همه با ایشان تکبیر گفته و گریه می‌کردنـد، در روایت آمـده [۲۶]، که لشـکریان از اسـبهای خود پیـاده و پـا برهنه می‌شدنـد، و چه بسـا کسـانی که چکمه‌های شان را با بنـد محکم کرده بودنـد با تیغ و یا چـاقوئی بنـدها را پـاره کرده و به دنبـال امـام پاهایشـان را برهنه می‌کردنـد، امـام هرچنـد قـدم که می‌رفت یک توقّف می‌فرمود و با

صـدای بلنـد چهار مرتبه تکبیر می گفت، و حکومت امام بر قلوب مردم آن روز آشـکار شد، و مأمون هنگامی که از این وضع مطلع شد، کسی را نزد امام فرستاد و از ایشان خواست که بازگردد، و همانجا حضرت کفشی بپا کرده و به منزلشان باز گشتند.

صفات عالیه انسانی

حضـرت امام رضا (ع) بر حسب ظاهر دوّمین شخصـیّت کشور اسلامی آن روز بودند، و این کشور از مجموع دو ابرقدرت آمریکا و شوروی هم بزرگتر بود، زیرا از شـمال تا نصف شوروی و ترکیه، از جنوب تا آفریقا، از مشـرق تا چین و هند و از مغرب تا اسپانیا را شامل می‌شد، و حضرت رضا (ع) با مقامی که داشتند، بر حسب ظاهر آن روز ولیّعهد بوده، و قادر بر هرگونه کاری بودند.
امّا به خودشان تغییری راه نداده، و پیوسـته به ارشاد و هدایت مردم پرداخته و ساده می‌زیستند، و لذا در احوالشان آمده که به هنگام صرف غـذا. تمـام غلامان و زیردسـتان کوچک و بزرگ و حتی مهتر خویش را احضار می‌فرمود ه و با سـخنان خود آنان را مأنوس می کرده و بعد همه باهم دسـته‌جمعی بر سر یک سفره به صرف غذا مشغول می‌شده‌اند، و هنگامی که یکی از حضار عرضه داشت: برای زیردسـتان سـفره جـداگانه‌ای بگسترانیـد، امام فرمودند: خدای ما یکی، و پدر و مادرمان حضـرت آدم و حوّا هم یکی است، و جزای هر کسی در گرو عمل اوست.
و در روایتی وارد شـده که آن حضـرت به هنگام آماده شـدن سـفره غذا ظرف بزرگی را می طلبیده، و از هرچه که در سـفره وجود داشت مقداری در آن ظرف بزرگ قرار می‌داده، و سپس آن را برای تعدادی از فقرا و بینوایان می‌فرستاد ه است، و این گونه اخلاق اسلامی را جز در امامان معصوم و رهبران به حق اسلام در هیچ مکتب و مذهبی نمی‌توان یافت [۲۷].
آن حضـرت همه جـا در دسـترس مردم بـوده، و از تشـریفات حکومـتی و قراردادن حـاجب و نگهبـان و امثـال آن که معمولاًـ شـیوه حـاکمـان جـدای از مردم است متنفّر بـود، و اگر در خـانه او دربـان و یـا حـاجبی بوده، از سوی مـأمون عباسـی تعیین شـده، و نه تنها ارتباطی به آن حضـرت نداشت، بلکه بر آن امام معصوم جاسوس هم بوده است، مثلا در تاریخ وارد شده که شخصـی به نام (هشام) [۲۸] از سوی فضـل بن سـهل ذو الریـاستین (صـدر اعظم مأمون) و همچنین از سوی خود مأمون عباسـی مأموریت یافت که به عنوان حاجب امام رضا (ع) جاسوسی کند، و تا آنجائی که می‌تواند اخبار بیت امام را گزارش بدهد، این شخص خودش را به عنوان یکی از خدمتگزاران امام جا زده و به امر مأمون عباسی به عنوان پیشخدمت حضرت رضا (ع) به خانه آن حضرت راه یافت.
او کم‌کم ملاقاتهـای حضـرت را بـا مردم کنترل کرده، و روز به روز فشـار بر حضـرت را می‌افزود، تـا آنجائی که تعـداد بسـیاری از شیعیان را از ملاقات با آن حضرت اجباراً منع کرد، و حتی فرمایشاتی را که از امام با دیگران ردّ و بدل می‌شد گزارش می‌داد.
امروزه تاریخ، اعمال مأمون و امثال او را محکوم می کند و این ضـعف مأمون عباسـی را نشان می‌دهد که شخصی به عنوان جاسوس بر در خـانه حضـرت رضا (ع) منصوب بـدارد تا اینکه رفت و آمـد را کنترل کرده و آنچه در خانه امام واقع می‌شود گزارش بدهـد، علاوه بر اینکه خود تجسّـس بر خانه افراد و به ویژه رهبران مذهبی حرام است، و از این جهت مأمون مرتکب خلاف اسلام می‌شده، و این منطق توجیهی همیشگی ستمگران است که (هدف وسیله را توجیه می کند).
تاریخ افرادی را معرّفی می کند که داوطلبانه و به طور افتخاری در خدمت حضرت امام رضا (ع) در آمدند از قبیل (معروف کرخی) که در ایام کودکیش به پیروی از آئین پدر و مادرش مسـیحی بوده، و بعد بر دست شریف حضرت رضا (ع) مسلمان شده، و پیوسته ملازم خانه و خدمت گذار آن حضرت شد، و به شرف خدمت امام افتخار و مباهات می‌ورزید [۲۹].

حفظ آبروی مردم

بر هر مسـلمانی واجب است که آبروی برادر و خـواهر مسـلمانش را نگـاه دارد، و حـتی در غیـابش نیز بایـد آبرویش حفـظ شود، و

اسلام غیبت مرد و یا زن مسلمان را از گناهان کبیره شمرده است.

و خاندان عصمت و طهارت که تجلّی اسلام در تمام شئون زندگی هستند در این مسئله پیش قدم بوده، و حتی اگر کسی برای رفع نیازش به آنان رجوع می‌کرد، نه تنها نیازش را برآورده بلکه پس از برآوردن آن از نگاه کردن به رویش خودداری کرده تا نکند آن فرد نیازمند کمی خجالت بکشد.

مثلاً در تاریخ حضرت علی بن موسی الرّضا (ع) (افضل التحیهٔ و الثناء آمده که شخصی به حضورشان شرفیاب شده و اظهار داشت که: در سفر حج خرجی سفرم را گم کرده و می‌خواهم به وطنم باز گردم در حالی که پولی به همراه ندارم، اگر بر من لطف کنید و خرج سفرم را بپردازید، هنگام رسیدن به شهر خودم به قدر آنچه را که به من داده‌اید از سوی شما صدقه می‌دهم، چون من از موارد مصرف صدقه نیستم.

حضرت این مرد را نشانده و احترامش کردند، و سپس به اندرون خانه تشریف برده و درب حجره را بستند، بعد از چند لحظه دست شریفشان را از بالای در بیرون آورده و آن مرد را صدا زدند، آن مرد که نزدیک آمد، حضرت فرمودند: این دویست دینار [۳۰] است، با خودت ببر و به مصرف برسان و از سوی من هم صدقه نده، آن مرد کیسه زر را دریافته و از خانه حضرت خارج شد.

یکی از اصحاب پرسید: شما که لطف زیادی بر این مرد روا داشتید، دیگر چرا چهره خودتان را از او مخفی نمودید؟! امام فرمودند: نخواستم چون حاجتش را برآورده‌ام ذلّت خواهش و سؤال را در چهره‌اش ببینم، پیغمبر اکرم فرمود: (کسی که کار نیکی را مخفیانه انجام بدهد، معادل پاداش هفتاد حج است، و خداوند گناهان او را می‌بخشد) [۳۱].

در حمام عمومی

یکی از نکات بارز در اخلاق ائمّه اطهار علیهم‌السلام، همان جنبه مردمی آنان می‌باشد، به طور مثال حضرت امام رضا (ع) که می‌توانستند در خانه برای خودشان حمّام اختصاصی بسازند، و یا لااقل هنگام رفتن به حمام عمومی، مثل بسیاری از قدرتمندان دستور بدهند که آنجا را خلوت کنند، در نهایت تواضع و فروتنی مثل تمام مردم روزی به حمام عمومی تشریف بردند، داخل آن حمام مردی غریب و ناشناس بود که می‌خواست کسی بدنش را کیسه بکشد، نگاهی به اطراف حمّام انداخت و چشمش به رخسار پر مهر و لطف امام هشتم (ع) افتاد، آنگاه از امام خواهش کرد که: آقا اگر ممکن است پشتم را کیسه بکشید؟

و امام رضا (ع) با آن شخصیّت معنوی و همچنین مقام ظاهری که داشتند بدون هیچگونه تکبر ی، خواسته آن مرد ناشناس را بر آورده، و کیسه را بدست گرفته، و او را شستشو می‌دادند که در این میان افرادی وارد حمام شده، و بر آن حضرت با خطاب: یابن رسول الله سلام کردند، آن مرد غریب که متوجّه اشتباه خود شده بود، با دستپاچگی از جای برخواسته و از حضرت معذرت خواهی کرد، ولی حضرت به او امر کردند که بنشیند تا کارشان تمام بشود، و همینطور هم شد [۳۲]، از این داستان دو نکته مهم به دست می‌آید:

۱ اینکه حضرت امام رضا (ع) آنقدر مردمی بوده‌اند که نه تنها بدون تشریفات وارد حمام عمومی می‌شده، بلکه با حالتی ساده ظاهر می‌شدند تا آنجائی که افرادی او را نشناخته، و از وی درخواست کشیدن کیسه به بدنشان می‌کرده‌اند.

۲ حضرت امام رضا (ع) علاوه بر مقام امامت دوّمین شخصیت دولت اسلامی آن روز از نظر ظاهر و با این وجود بدون تکبر از برآوردن حاجت پیش پاافتاده مؤمنی ابا نکرده، بلکه از او می‌خواهند که کارشان را به آخر برسانند، و این درس مهمّی است برای حاکمان و فرمانروایان که در میان مردم چگونه زندگی کنند.

رفتار با متکبر

اینجا شایسته است که در برابر این فروتنی امام رضا (ع) با یک مسلمان غریب و ناشناس، نمونه‌ای از برخورد آن حضرت با افراد متکبّر و خود باخته بیان شود:

فضل بن سهل ذو الریاستین که مأمون عباسی ریاست نیروهای مسلح و ریاست دیوان دربار خود را بدو سپرده بود، به دستور مأمون عباسی برای خود امان نامه‌ای با اختیارات کامل نوشته و آن را به امضای درباریان رسانیده، و سپس برای توشیح و مهر مأمون آن را نزد وی فرستاد، مأمون هم آن نامه را مهر زده و توشیح کرد، و سپس تمام خواسته‌های ذو الریاستین را برآورده ساخت، علاوه بر آنکه نامه‌ای را به خطّ خود نگاشت و در آن اموال بسیار و زمینها و املاک و سلطه را نیز بدو بخشید.

فضل برای اینکه همین امتیازات را پس از مأمون در دوران به قدرت رسیدن ولی عهدش امام رضا (ع) نیز دارا باشد، از مأمون خواهش کرد که آن نامه را به امضای امام رضا (ع) نیز برساند، اما مأمون نپذیرفته و گفت: که حضرت رضا (ع) با ما شرط کرده که هیچگونه اقدامی از نظر حکومتی نکند، پس بهتر است خودت این نامه را به حضور ایشان ببری.

به همین جهت ذو الریاستین نامه مأمون را با خود برداشته، و بر امام رضا (ع) وارد شد، دید آن حضرت نشسته و مشغول انجام کاری است، ذو الریاستین در جای خودش در آستانه درب حجره ایستاد تا حضرت اذن دخول و نشستن به او بدهند، او مدّتی ایستاد و حضرت اعتنایش نکردند، و پس از آنکه غرور و تکبّر او را سرکوب نموده و با این رفتار ادبش کردند، سر شریفشان را بالا گرفته و فرمودند چه حاجتی داری؟

ذو الریاستین با چهره‌ای برافروخته عرضه داشت ای سرور من این نوشته ایست از امیرالمومنین مأمون و شما در نوشتن چنین نامه‌ای برای اینجانب شایسته‌تر هستید، چون ولی عهد مسلمین می‌باشید.

حضرت رضا (ع) در حالی که چهره شریفشان را درهم کشیده بودند فرمودند: آن را بخوان، و ذو الریاستین همان طور که ایستاده بود، همه آن نوشته را قرائت کرد، آنگاه حضرت رضا (ع) فرمودند: تا زمانی که تقوی پیشه کنی و از خدا بترسی ما قبولت داریم، و سپس روی شریفشان را از او برتافته و مشغول کار خود شدند، و فضل بن سهل ذو الریاستین با غروری درهم شکسته، و قیافه‌ای رنگ باخته از حضور شریف آن حضرت خارج شد [۳۳].

عیادت از مریض

یکی از اخلاق پسندیده اسلامی عیادت از بیماران و به طور کلی دید و بازدید در میان مؤمنین است، در تاریخ حضرت امام رضا (ع) وارد شده که آن حضرت همانند جدّ بزرگوارش پیامبر اسلام (ص) اگر چند روز یکی از دوستان و مؤمنین را نمی‌دید، حالش را می‌پرسید، و اگر مطّلع می‌شد که بیمار است به دیدار او می‌شتافت.

یکی از روزها یک نفر از شیعیان آن حضرت بیمار شد، و حضرت امام رضا (ع) برای دیدار او به خانه‌اش تشریف برده و حالش را پرسیدند؟ و سپس در همان چند لحظه آن بیمار را تسلّی خاطر و موعظه و اندرز ش داده و به او فرمودند: مردم دو گروه هستند، یکی با مرگ به راحتی و آسایش دست می‌یابد، و دیگری با مرگش مردم را از شرّ خود راحت می‌کند، و تو اگر می‌خواهی از گروه اول باشی، ایمان به خدا و ولایت را تجدید کن تا پس از مرگ در آسایش باشی آن مرد چنین کرد و پس از چند لحظه در محضر پر مهر و محبّت حضرت امام رضا (ع) چشم از جهان بست [۳۴].

تشییع جنازه

یکی از عوامل مهم پیشرفت و گسترش دین مبین اسلام امور اخلاقی و جنبه‌های مثبت اجتماعی آن بود، بخصوص اینکه مردم امامان خود را مثالهای کاملی از تبلور اسلام در تمام ابعادش حتی در موارد جزئی می‌یافتند، به عنوان مثال به یک مورد جزئی

اشارت می‌بریم:

در تاریخ آمده که حضرت رضا (ع) هنگامی که به شهر طوس رسیدند، به جنازه‌ای برخوردند که بر دوش عده‌ای از مردم حمل می‌شد، آن حضرت فوراً از مرکب خود پیاده شده، و گوشه‌ای از جنازه را بر دوش شریفشان حمل کردند، و سپس به اطراف آن جنازه رفته، و هر طرف را چند لحظه برداشته و آنگاه مانند سایر تشییع کنندگان پشت جنازه حرکت کرده، و تا کنار قبر آن میّت ناشناس را تشییع نمودند [۳۵].

ملاحظه کنید این طرز رفتار یک امام معصوم با جنازه یک مسلمان ناشناس، و احترام به مرده اوست، چه رسد اگر زنده و شناس و یا اینکه صاحب حقّی باشد؟

عفو گنهکاران

تفصیل این مطلب در کتاب (پیشوای شهیدان) نوشته آیةالله سید رضا صدر ص۷۲ آمده که ما بخشی از آن را عینا نقل می کنیم:

(از سپاه یزید، (تمیم بن فتّی) به میدان آمد، میان او و حسین جنگ آغاز گردید چیزی نگذشت که پای تمیم قطع گردید، و برزمین افتاد و توان حرکت نداشت، حسین در کنارش بایستاد، و از او پرسید: چه کمکی می‌توانم به تو بکنم؟! تمیم پاسخ داد: قوم مرا ندا کنید بیایند و مرا ببرند، حسین ندا کرد، آنها آمدند و تمیم را بردند، حسین ازاین شاهکار ها بسیار دارد..) (مترجم).

امام سجاد (ع) از مروانی که به جدّش پیامبر، امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن مجتبی و امام حسین (صلوات الله علیهم اجمعین) آسیب رسانیده و آن بزرگان را اذیّت و آزار داده بود، نه تنها چشم پوشیدند، بلکه او را پناه داده و مورد مرحمت هم قرارش دادند [۳۶].

امام محمد باقر (ع) از آن مردی که مسیحی بود و به حضرت شان ناسزا گفت و مادر مخدّره آن امام معصوم را کلفت آشپزخانه خواند گذشت نموده و برایش دعا هم کردند [۳۷].

امام جعفر صادق (ع) از گناه کنیزی که بچه آن حضرت را بی‌اختیار از بلندی به زمین زده و کشته بود نه تنها چشم پوشیده، بلکه آن زن را آزاد هم فرمودند [۳۸].

امام موسی بن جعفر کاظم (ع) که مواجه شده بودند با یک نفر مخالف و دشمن و از او ناسزا شنیده بودند، به مزرعه‌اش رفته و کیسه‌ای زر به وی داده، و گناهش را هم عفو کردند [۳۹].

و بالاخره یک نمونه از عفو و گذشت حضرت علیّ بن موسی الرّضا (ع) را نیز نقل کردیم که آن بزرگوار نیز مانند اجداد طاهرین و نیاکانش از گنهکار چشم پوشیده، و مردم را دوست می‌داشت.

متأسفانه حکومت هائی که به نام اسلام سرکار آمدند، از قبیل بنی امیه، بنی العبّاس، عثمانیان در ترکیه و غیره این شیوه را نه تنها پیش نگرفته، بلکه چهره اسلام را نیز سیاه جلوه داده و اسلام را متّهم ساختند، آنان نه تنها از تقصیر و لغزش گنهکاران گذشت نمی‌کرده، بلکه بی گناهان را نیز در زندانها و تحت شکنجه قرار داده و با شلاق و چکمه استبداد سرکوب شان ساختند، و اگر تاریخ صحیح شیوه رفتار و کردار پیامبر اکرم و اهل‌بیت طاهرینش را به عنوان معیارها و نمونه‌های کاملی از تجلّی اسلام واقعی ثبت نمی‌کرد، امروز نامی از اسلام و رحمت اسلامی باقی نمانده بود، بلکه صفحات سیاهی از کشتارهای فردی و دسته‌جمعی، مصادره اموال، زندانهای مخوف، شکنجه‌های وحشیانه، تجاوز به نوامیس مردم به نامهای مختلف، سرکوب آزادیهای مردم به نامهای مختلف، به بند کشیدن علما و دانشمندان، دریافت مالیات‌های ظالمانه، جنگهای وسیع بر سر قدرت و به طور کلّی زیر پا گذاشتن احکام قرآن و اسلام به نام اسلام به چشم می‌خورد، به طوری که هیچکس دیگر نمی‌توانست حتی سخنی از اسلام و حاکمیّت آن به میان آورد.

و این خانـدان مطهّر پیـامبر بودنـد که انواع شـکنجه‌ها، زنـدانها، فاجعه‌هـای خونین و دیگر نابسامانی‌هـا را به جـان خریدنـد، تا برای نسلهای آینده حجّت باشند، و برای همیشه پیشوا و مقتدای جامعه اسلامی به حساب آیند.

یکی از شـاعران شـیعه از زبان اهل‌بیت پیامبر اکرم (علیهم السـلام) قطعه شـعری سـروده که آن بزرگان را با حکومت‌های بنی امیه و بنی العبّاس این چنین می‌سنجد:

ملکنا فکان العفو منّا سجیهٔ

ولما ملکتم سال بالدم ابطع

وحلّلتم قتل الاساری وظالما

غدونا عن الاسری نعفّ و نصفح

فحسبکم هذا التفاوت بیننا

و کل اناء بالذی فیه ینضح

ترجمه شـعر: زمـانی که قـدرت به مـا آل محمـد رسـید، عفو و گـذشت از اخلاـق و خوی ما بود، اما زمانی که ملك به شـما رسـید سرزمین‌های وسیعی را سیل خون بی‌گناهان فرا گرفت.

و شما کشتن اسیران را حلال کردید، و در حالی که ما پیوسته اسیران را عفو کرده و از آنان گذشت می‌کردیم.

و همین تفاوت میان ما برای شما کافی است، چرا که از کوزه برون تراود آن را که در اوست.

اخلاق پسندیده

راوی نقل می‌کنـد که حضـرت رضا (ع) همیشه حوائـج نیازمنـدان را بر آورده می‌ساخت، در کارهای خیر پیشـقدم بود، در شـبهای تاریك به فقرا و نیازمندان رسـیدگی می‌کرد، بیشتر شـبها را تا صـبح به عبادت و احیا می‌کرد، و روزه بسیار می‌گرفت، بر سر خوان غـذا بـا غلامـان و زیردسـتان و گـاهی بـا فقرا و مسـتمندان می‌نشـست، به کسـی تکبر نمی‌فروخت هیچگـاه آب دهـانش را بر زمین نمی‌انداخت، و با صدای بلند خنده نمی‌کرد، اگر در مجلسـی حاضـر می‌شد کسی را با زبانش از خود نمی‌راند، سخن کسی را قطع نمی‌کرد، بلکه صبر می‌کرد تا سـخن طرف مقابل تمام بشود، هیچگاه دیـده نشد که مقابل کسـی پای شـریفش را دراز کند، و یا در برابر کسـی تکیه کنـد، معمولاًـ چهره شـریفش گشـاده بود، و هیچگاه شـنیده نشـد که به یکی از زیر دسـتانش ناسـزا بگویـد، درب خانه‌اش به روی عموم مردم باز بود و به همگان احترام می‌گـذاشت [۴۰]، و گاهی به مأمون عباسـی سفارش به تقوی و رسیدگی به مشـکلات مردم کرده، و می‌فرمود: فرمانروای مسـلمین باید بسان سـتون وسط خیمه باشد [۴۱]، تا هر کس وی را خواست بتوانـد به حضورش برسد.

جولان حق و جولان باطل

اشاره

در روایت آمـده که همیشه حق دارای دولتی پایدار، و باطل دارای جولانی موقت است (للحق دولهٔ و للباطل جولهٔ) از این جهت که حق و طرفـداران حق در قلوب مردم جای دارند به خلاف باطل که با تکیه بر قدرت مالی، نظامی و یا فریبکاری چند روزی به ظاهر سلطه می‌یابد، ولی به طور موقّت و ناپایدار است به طور مثال بنی امیه چند روزی به قدرت رسـیده و چه سـتم هائی که روا نداشتند! ولی با روی کار آمدن عباسـیان کار امویان به جائی رسید که زندگان شان را به طرز دلخراشی می‌کشتند، و مردگان شان را با نبش

قبرهایشان از زیر خاک در آورده و آتش می‌زدند، و یا اینکه بر آن بدنهای پوسیده نیم خاک خورده شلّاق می‌زدند، و زنان شان را به رسم اسیری به بردگی و کنیزی در می‌آوردند.

و امروز پس از گذشت قرنها از دوران عباسیان مشاهده می‌شود که از هارون و مأمون و امثال شان هیچ نام و نشانی نیست، در حالی که ائمه اطهار علیهم‌السلام تاریخی سرشار از عظمت، شرف، علم و فضیلت از خود به یادگار گذاشته تا جائی که تا به امروز در هیچ تاریخی نیامده که پیرامون یکی از این بزرگان عیب و نقصی ذکر کند، و یا اینکه بگوید که فلان امام معصوم در پاسخ مسئله‌ای در هر زمینه درمانده باشد.

و در مقابل مشاهده می‌شود که تواریخ مختلف موارد بسیاری از نادانی، فساد، شهوترانی و ستم خلفای بنی امیه، بنی العباس و امثال شان را نقل می‌کند، که نه تنها پس از گذشت قرنها، بلکه حتی در زمان خودشان منفور، و نفرین شده‌اند، مثلاً به عنوان نمونه به یک شاهد تاریخی اشارت می‌بریم:

حق گوئی دعبل

پس از شهادت امام هشتم، ایشان را در طوس در مقابل قبر هارون عباسی به طرف قبله که بارگاه مقدس فعلی آن امام است به خاک سپردند، و مأمون عباسی پس از قتل امام رضا (ع) به بغداد بازگشته و آنجا را مرکز خود قرار داد.

دعبل خزاعی که یکی از شعرای بنام شیعه است می‌گوید نزد مأمون به کاخش رفتم و به او گفتم، اجازه می‌دهی شعر جدیدی را که سروده‌ام بخوانم؟ گفت بخوان، و من چنین سرودم:

قبران فی طوس خیر الناس کلهم

و شرّ کلّهم هذا من العبر

ما ینفع الرجس من قرب الزّکی و ما

علی الزّکی بقرب الرجس من ضرر

ترجمه شعر: در طوس دو آرامگاه است، آرامگاه بهترین مردم و بدترین شان، و این از عبرت ها و پندها است.

نه از نزدیکی آن امام پاک سودی به آن پلید هارون می‌رسد و نه بر ایشان امام رضا ضرر و زیانی از نزدیکی به آن پلید است [۴۲].

مأمون عباسی بر افروخته شده، و از این حق گوئی دعبل به تنگ آمد، اما چون در برابر واقع قرار گرفته بود نتوانست اعتراضی کند!

جنایت بزرگ مأمون

بالاخره مأمون عباسی که از وجود حضرت امام رضا (ع) برخود و حکومتش بیم داشت، در پی بهانه‌ای بود که به موجب آن از حضرت انتقام بگیرد، گویند که از بهانه‌های مأمون حق گوئی امام رضا (ع) در موارد مختلف و از جمله در مورد زیر بوده است:

روزی مأمون عباسی در مجلس عمومی خودش که حضرت امام رضا (ع) هم در آنجا تشریف داشتند، بر اریکه حکومت نشسته، و رفت و آمد مردم عمومی بود، در این میان به مأمون خبر رسید که یک مرد صوفی دست به سرقت زده و دستگیر شده است، مأمون عباسی امر به احضار وی کرد، آن مرد را که آوردند، دید که حالتی رقت بار و ظاهری بسیار فقیرانه دارد، و اثر سجده بر پیشانیش هست!

مأمون بدو گفت: آیا تو با این ظاهر خوب دست به سرقت زده‌ای؟!

آن مرد گفت: از روی اضطرار بوده نه اختیار، چون تو از دادن حقّ من خودداری کرده‌ای.

چه حقّی؟

حقّ من از بیت‌المال، چون من ابن السبیل [۴۳] و فقیرم با وجودی که قرآن را هم از حفظ دارم! حال از خودت شروع کن نخست حدّ شرعی را بر خودت جاری کن و سپس بر من.

مأمون که از سخنان آن مرد به خشم آمده بود به حضرت امام رضا (ع) عرضه داشت: شما چه می گوئید؟! و حضرت به آرامی فرمودند: او می گوید که تو هم دزد هستی، مأمون از فرمایش امام برآشفت و به آن مرد گفت: بخدا سوگند دستت را قطع می کنم.

آن مرد بی اینکه ترسی به دل راه دهد گفت:

چگونه دستم را قطع می کنی؟! حال آنکه تو بنده من هستی؟!

وای بر تو از کجا بنده تو هستم؟!

از آنجائی که پدر تو هارون، مادرت [۴۴] را از بیت‌المال مسلمین خریداری کرده، پس تو برده تمام مسلمین در شرق و غرب دنیا هستی مگر زمانی که همه آنان تو را آزاد کنند، امّا من هنوز آزادت نکرده‌ام.

مأمون که از این گفت و شنود به ستوه آمده بود، مجدداً روی به امام رضا (ع) کرده و عرضه داشت: می گوئید با او چه کنم؟

حضرت فرمودند: که دنیا و آخرت با حجّت و برهان قائم است، و من می‌بینم که این مرد با تو احتجاج کرده و تو پاسخی نداری.

مأمون عباسی برخلاف اراده‌اش چون با پاسخهای دندان شکنی روبرو شده بود، آن مرد متّهم را آزاد ساخت و چند روزی کناره گرفت، و همین زمان بود که بر قتل حضرت رضا (ع) تصمیم گرفت [۴۵].

خورشید بی‌پایان

آیا غروب خورشید حکایت از پایان همیشگی آن است؟ و یا اینکه در پس غروب آن میلاد های مکرّری انتظارش را می کشد؟ باید گفت در منطق فرمانروایان مستبد تاریخ، پاسخ سؤال اول مثبت است، آنان فکر می کنند که اگر بر چهره درخشانی پرده کشند، برای همیشه پوشیده می‌ماند، غافل از اینکه خودشان نابود می‌شوند، و تاریخ جز ننگ و نفرین برایشان چیزی دیگر یاد نمی کند، و در هر صبحگاه میلاد پرنور خورشید تجدید می‌یابد.

مأمون عباسی که قبلاً عرض شد برای اهداف شومی که در سر داشت حضرت علیّ بن موسی الرّضا (ع) را از مدینه به خراسان جلب کرده و آن حضرت را مجبور به اقامت نزد خود و قبول ولایت عهدیش نمود، چنین می‌اندیشید که با قتل آن حضرت و غروب آن خورشید نور افروز، نام آن حضرت را می‌تواند از دلها خارج ساخته، و یاد او را برای همیشه پایان بدهد.

او که جز به بقای دولت و حکومتش به چیزی نمی‌اندیشید و حاضر بود در این راه زندانها بسازد، هتك حرمت كند، شكنجه بدهد، مؤمنین را به زیر ضربات شلاق بیندازد، اموال مردم را مصادره کند، علما و دانشمندان را خانه نشین و تحت نظر قرار بدهد، تهمت به بی‌گناهان ببندد، و به طور کلّی به نام اسلام و جانشینی پیامبر اسلام (ص)، اسلام را به نابودی بکشد و بدنام کند، روزی جشن ولایت عهدی امام رضا (ع) بپا داشته و دستور می‌دهد تا بنی‌عباس لباسهای سیاه را در آورده و لباس سبز بپوشند، و درهم و دینار به نام آن حضرت سکه می‌زند، و دستور می‌دهد تا نام شریفش را به عنوان ولایت عهد با القاب و مدح و ثنا بر منابر بیاورند، و روزی هم تصمیم به قتل آن امام معصوم گرفته، و با انگور و یا آب انار زهر آلود مسمومش می کند، و به طرز دلخراشی به شهادتش می‌رساند، و بعد برای تظاهر در برابر مردم و فریب ساده‌لوحان با چشمهای پر از اشك گریه سر می‌دهد، یقه چاك می‌زند شال عزا بگردن می‌نهد و مجلس عزا بپا می‌دارد!!

و جالب توجّه این است که با حالت تأسّف و زاری کنار نعش مقدّس امام رضا (ع) ایستاده و عرضه داشت: ای سرور من بخدا سوگند نمی‌دانم کدامیك از دو مصیبت بر من سنگین‌تر است، آیا از دست دادن و فراق تو، و یا تهمت مردم به من که قاتل تو هست؟

سرانجام پس از شهادت حضرت رضا (ع) مأمون عباسی در همان سال عازم بغداد شده، و آنجا را مرکز خود قرار داد، و از طرفی چون در اثر معاشرت خود با امام رضا (ع) علویان و شیعیان را شناخته بود، آنان را در همه جا تحت تعقیب قرار داده، و پیوسته به قتل می‌رسانید، و لذا مشاهده می‌شود که معمولا در شهرهای ایران و حتی افغانستان، در دامنه کوهها، در وسط جنگلها و نقاط دور دست، آرامگاه امامزادگان دیده می‌شود، آنان یا به دست مأمورین عباسی به شهادت رسیده، و یا غریبانه در آن نقاط دور از وطنشان جان سپرده‌اند.

میلاد نور

اما با تمام آن ستمها و حق‌کشی‌ها، و پس از آن شب نشینی ها و عیّاشی ها بالاخره عباسیان تار و مار شده، و نامشان با خودشان دفن شد، و جز لعنت و نفرین چیزی از خود به جای نگذاشتند، در حالی که بارگاه مقدس امام رضا (ع) تا کنون چندین بار در زمانهای مختلف بنائی شده، و پیوسته قلوب میلیونها شیعه و دوستدار آن حضرت چشم امید به آن قرارگاه فرشتگان و آن حرم مقدس دوخته است، گویا این خورشید پایانی نداشته، و این نور هر روز میلادی جدید و طلوعی دوباره و پربرکت دارد.

و به همین مناسبت به چند روایت راجع به فضیلت زیارت امام رضا (ع) که در کتاب (الدعاء والزیاره) [۴۶] آورده‌ایم اشارت برده، و با ذکر این مختصر بسنده کرده، و این جزوه را به پایان می‌بریم:

۱ حضرت امام صادق (ع) از پدرانش از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده که فرمود: پاره‌ای از بدن من در زمین خراسان به خاک سپرده خواهد شد، و هیچ مؤمنی به زیارت او نمی‌رود مگر آنکه خداوند متعال بهشت را بر او واجب و بدنش را بر آتش دوزخ حرام گرداند [۴۷].

۲ حضرت امام موسی بن جعفر (ع) فرمود: فرزندم علی به زهر جفا کشته شده، و در شهر طوس در کنار هارون عباسی به خاک سپرده خواهد شد، هر کس او را زیارت کند، مانند کسی است که پیامبر خدا (ص) را زیارت کرده باشد [۴۸].

۳ حضرت امام رضا (ع) فرمود: کسی که در آن بارگاه دور دست زیارتم کند، روز قیامت در سه جا به فریادش می‌رسم تا او را از هول های آنجا نجات بخشم، یکی هنگامی که نامه عمل افراد به دست چپ یا راست داده می‌شود، یکی به هنگام عبور از پل صراط، و سوّم نزد ترازوی اعمال [۴۹].

در خاتمه آرزو داریم روزی بیاید که زندگی پرافتخار و سراسر شرف اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام برای همگان و به ویژه رهبران جامعه اسلامی نمونه قرار گرفته، و امّت اسلامی با شناخت رهبران الهی و واقعی خود به پیروی از آنان گام برداشته و همه باهم در پرتو اسلام و یک حکومت عظیم شامل بیش از یک هزار میلیون مسلمان برادرانه در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشیم، انشاءالله و ما ذلک علی‌الله بعزیز.

پاورقی

[۱] این عبارت از آیه۸۸ سوره یوسف اقتباس شده که برادران درمانده‌اش به ایشان عرض کردند (.. یا ایها العزیز مسّنا و اهلنا الضر وجئنا ببضاعهٔ مزجاهٔ) (... مترجم).

[۲] ثقلین تثنیه ثقل به معنای بار سنگین است که عبارت باشد از قرآن و دودمان مقدس پیامبر اسلام (ص) و این حدیث را صدها راوی از اهل سنت نقل کرده‌اند، که از جمله تنها مرحوم میر حامد حسین متوفای به سال (۱۳۰۶ه) صاحب کتاب ارزشمند (عبقات الانوار) برای آن حدود دویست مدرک از علمای اهل سنت نقل می‌فرماید، وانگهی اکثر تفاسیر معتبر اهل سنت در ذیل تفسیر آیه شریفه (قل لا ـ اسألکم علیه أجراً الا المودّهٔ فی‌القربی) (شوری آیه۲۳) نوشته‌اند که مقصود از (قربی) یعنی خویشاوندان و خاندان

پیامبر، و به روایتهای رسیده از آن بزرگوار همانا: حضرت علی(ع)، حضرت فاطمه (س) و دو فرزندشان حسن و حسین علیهم‌السلام اند، و برای توضیح بیشتر می‌توانید به تفاسیر معتبر عامه از جمله تفسیر کشّاف زمخشری، و تفسیر کبیر رازی مراجعه کنید. (مترجم).

[۳] انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل‌بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا.

[۴] قل ما سألتکم من اجر فهو لکم، ان اجری الاعلی الله و هو علی کل شیء شهید (سبأ: آیه ۴۷).

[۵] انّ مثل اهل‌بیتی فی امتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق و هوی، این حدیث شریف از شهرت عظیمی در میان محدثین برخوردار است، که از جمله مرحوم سید هاشم بحرینی در کتاب (غایهٔالمرام) یازده سند از علمای عامه، و سی و نه سند از علمای شیعه برای آن نقل کرده، و همچنین نویسنده کتاب (عبقات الانوار) این حدیث را از طریق نود نفر از علمای اهل سنت نقل کرده است. (مترجم).

[۶] دوره (الفقه) دائرهٔالمعارف وسیع و مفصلی است از فقه و حقوق اسلامی که تاکنون در حدود هفتاد مجلد آن به چاپ رسیده و هنوز ادامه دارد، و کتاب فوق جزء همین دوره است که به زبان فارسی ترجمه شده و به نام (سیاست از دیدگاه اسلام) در دو جلد به چاپ رسیده است. (مترجم).

[۷] عن علی بن جعفر عن ابی‌الحسن الطبیب قال سمعته یقول: لما توفی ابوالحسن موسی بن جعفر (ع)، دخل ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) السوق فاشتری کلبا و دیکا و کبشا، فلما کتب صاحب الخبر الی هارون بذلک قال: قد أمنا جانبه، و کتب الزبیری ان علی بن موسی (ع) قد فتح بابه، و دعا الی نفسه، فقال هارون: واعجبا من هذا یکتب انّ علیّ بن موسی قد اشتری کلبا و دیکا و کبشا، و یکتب فیه ما یکتب. این روایت در دو کتاب: کشف الغمهٔ ج۳ ص۱۰۹ و مناقب آل ابی‌طالب ج۴ ص۳۶۹ آمده است. (مترجم).

[۸] شاید مقصود از خریدن خروس و سگ و گوسفند این بود که امام نشان بدهد من با سیاست هارون به ظاهر کاری ندارم.

[۹] شاگردان آن حضرت بسیارند که به عنوان نمونه به ذکر نام چند نفر از آنان بسنده می‌کنیم: احمد بن محمد بزنطی، محمد بن الفضل الکوفی، عبدالله بن جندب بجلی، اسماعیل بن سعد اشعری، حسن بن علی وشاء، محمد بن سلیمان دیلمی، حسن بن سعید اهوازی، ابراهیم بن محمد همدانی و ریّان بن شبیب (مترجم).

[۱۰] بحارالانوار، چاپ جدید، جلد۴۹ صفحه ۱۱۶ (مترجم).

[۱۱] راجع به علم امام به واقعیات، و اطلاعش از غیب به خواست خدا و اینکه چرا بر حسب ظاهر عمل می‌کرده، و مأموریّت او از سوی خداوند متعال چگونه بوده، به کتاب (نکاتی از تاریخ سیاسی اسلام) از همین نویسنده مراجعه فرمائید. (مترجم).

[۱۲] بحار الانوار، ج۴۹ ص ۱۱۷ (مترجم).

[۱۳] شهر نیشابور در آن روز وسعت زیادی داشت، که در حمله مغول ها تاراج شده و نابود شد، و در نتیجه بعد از پایان این حمله محدود شده و از مرکزیّت علما و دانشمندان و رونقی که قبلا ـ داشت افتاد، و امروزه یکی از شهرهای استان خراسان به شمار می‌رود.

[۱۴] این دو نفر عبارتند از: ابو زرعه رازی و محمد بن أسلم طوسی، که به هر کدام ازاین دو (حافظ) می‌گفتند، و این اصطلاح برکسی اطلاق می‌شد که لااقل یکصد هزار حدیث را با سند آن از حفظ باشد. (مترجم).

[۱۵] شهر مرو امروزه در کشور شوروی نزدیک مرزهای افغانستان واقع شده که البته در آن روز جزو منطقه خراسان به شمار می‌رفته، و ملاقات حضرت امام رضا (ع) با مأمون عباسی در آن شهر رخ داد، و بطور کلی کشور افغانستان هم قبل از اسلام و هم بعد از اسلام قطعه‌ای از ایران بوده که متأسفانه در زمان قاجاریان توسط انگلیسیها از ایران جدا شده و به ظاهر استقلال می‌یابد.

و یکی از نقشه‌های شوم استعمارگران و به ویژه انگلیسیها همین بود که کشورهای اسلامی را از یکدیگر جدا کرده و با مرز بندی

در میان آنها و دادن استقلال ظاهری به آنان، مسئله ملّی گرائی و ناسیونالیسم را زنده کنند، که در این کار موفق هم شده، و در میان مسلمین جدائی براساس ملیّت های مختلف افکندند، تا جائی که مثلا یک افغانی در ایران، و یا یک ایرانی در عراق و غیره اجنبی محسوب می‌شود، و همین موجب شده که در طی شش سال گذشته شوروی ها بیش از یک میلیون مسلمان افغانی را کشته و بیش از پنج میلیون از آنان را آواره و در به در ساخته و هیچکس از مسلمین غیر افغانی به دلیل بودن مرزهای جدا کننده با آنان نمی‌توانند کمکی به این مسلمین مظلوم افغانی بنمایند.

[۱۶] مناقب آل أبی‌طالب، چاپ ایران، ج۴ ص.۳۴۸ (مترجم).

[۱۷] لازم به یادآوری است که از همین نقطه نظر حضرت آیت‌الله مؤلف در کشورهای مختلف دست به تأسیس مؤسسات خیری و جمعیتهای مختلف، مذهبی، اجتماعی، هنری، ادبی، تبلیغی و غیره زده، و یا اینکه مؤمنین را تشویق به تأسیس آنها نموده است که از جمله بیش از۲۰۰ مؤسسه و جمعیت در عراق و بیش از ۵۰ مؤسسه در ایران اعم از درمانگاه، مسجد، حسینیه، کتابخانه، مدرسه دینی آموزشگاه، نوارخانه، هنرکده صنعتی، صندوق قرض‌الحسنه، چاپخانه و غیره، اضافه بر دهها مؤسسه خیری دیگری در کشورهای کویت، خلیج، هند، پاکستان، سوریه، لبنان، اروپا، آمریکا و آفریقا است. (مترجم).

[۱۸] در این زمین نویسنده محترم کتابی بسیار روشنگر و ارزشمند تألیف نموده، که به نام (روش حکومت پیامبر و امیرمؤمنان) به زبان فارسی ترجمه و چاپ شده است، این کتاب در افزایش رشد فکری جامعه اسلامی بسیار موثّر و مفید است، و مطالعه آن به عموم دانش پژوهان سفارش می‌شود. (مترجم).

[۱۹] کتاب هائی که معظم له در مورد سیاست و حکومت اسلامی و از جمله رهبری در اسلام نگاشته عبارتند از: (سیاست از دیدگاه اسلام، در دو جلد)، (به سوی حکومت هزار میلیون مسلمان)، (حکومت در اسلام)، (به سوی حکومت اسلامی) (روش حکومت پیامبر و امیر مؤمنان)، (اسلام و نظامهای معاصر)، (راه بیداری مسلمین)، (و نریدها حکومه اسلامیه). (مترجم).

[۲۰] سوره مائده آیه۵۵.

[۲۱] سوره مائده آیه۴۴.

[۲۲] سوره مائده آیه۴۵.

[۲۳] سوره مائده آیه۴۷.

[۲۴] بحارالانوار، چاپ جدید ج۴۹ ص۱۲۹ این مطلب را مرحوم علامه مجلسی (ره) بطور مشروح از چند مدرک تاریخی نقل کرده است. (مترجم).

[۲۵] بحارالانوار، چاپ جدید ج۴۹ ص۱۳۴.

[۲۶] بحارالانوار، چاپ جدید، ج۴۹ ص۱۳۵.

[۲۷] این روایت را مرحوم ثقه الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی ج۴ ص۵۲ چنین نقل می‌کند: احمد بن محمد، عن ابیه، عن معمّر بن خلّاد قال: کان ابوالحسن الرضا (ع) اذا أکل اتی بصحفهٔ (قصعهٔ کبیرهٔ منبسطهٔ) فتوضع بقرب مائدته، فیعمد الی اطیب الطعام ممّا یؤتی به فیأخذ من کل شیء شیئا، فیضع فی تلک الصحفهٔ ثم یأمر بها للمساکین ثمّ یتلو هذه الآیهٔ (فلا اقتحم العقبهٔ) ثم یقول: علم الله عز و جل انه لیس کل انسان یقدر علی عتق رقبهٔ، فجعل لهم السبیل الی الجنهٔ. (مترجم).

[۲۸] نام این شخص (هشام بن ابراهیم راشد همدانی) بوده، و تفصیل این مطلب در بحارالانوار ج۴۹ چاپ جدید ص۱۳۹ آمده است. (مترجم).

[۲۹] البته در باره معروف کرخی خلاف این را نیز گفته‌اند.

[۳۰] لازم به تذکر است که هریک دینار شرعی لااقل معادل یک مثقال طلا، عیار ۱۸ نخود است. (مترجم).

[۳۱] تفصیل این واقعه در کتاب شریف کافی، جلد۴ صفحه۲۴ آمده است. (مترجم).

[۳۲] مناقب آل ابی‌طالب، چاپ ایران، جلد۴ صفحه.۳۶۲ (مترجم).

[۳۳] بحار الانوار، چاپ جدید، جلد۴۹ صفحه۱۶۸.

[۳۴] بحار الانوار، چاپ جدید ج۴۹.

[۳۵] این روایت را مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب آل ابی‌طالب ج۴ ص۳۴۱ نقل کرده که ما ذیلاً نصّ آن را نقل می کنیم: موسی بن سیّار قال: کنت مع‌الرضا (ع) و قد اشرف علی حیطان طوس و سمعت واعیهٔ فاتبعتها فاذا نحن بجنازهٔ، فلما بصرت بها رأیت سیّدی و قد ثنّی رجله عن فرسه، ثم اقبل نحو الجنازهٔ فرفعها، ثم اقبل یلوذ بها کما تلوذ السخله بامها، ثم اقبل علیّ و قال: یا موسی بن سیار من شیّع جنازهٔ ولیّ من اولیائنا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه لا ذنب علیه، حتی اذا وضع الرجل علی شفیر قبره رأیت سید قد اقبل فأخرج الناس عن الجنازهٔ حتی بداله المیت فوضع یده علی صدره، ثم قال: یا فلان بن فلان ابشر بالجنه فلا خوف علیک بعد هذه الساعه فقلت جعلت فداک، هل تعرف الرجل؟ فوالله انها بقعه لم تطأها قبل یومک هذا فقال لی یا موسی بن سیار أما علمت انا معاشر الائمهٔ تعرض علینا اعمال شیعتنا صباحاً و مساءا؟ فما کان من‌التقصیر فی اعمالهم سألنا الله تعالی الصفح لصاحبه، و ما کان من العلوّ سألا الله الشکر لصاحبه.(مترجم).

[۳۶] الکامل فی التاریخ نوشته ابن الاثیر چاپ۱۳۸۵ ه بیروت ج۴ ص۱۱۳.

[۳۷] مناقب آل ابی‌طالب، چاپ ایران، جلد۳ صفحه۳۳۷.

[۳۸] بحار الانوار، چاپ جدید، ج۴۷ ص.۲۴.

[۳۹] بحار الانوار، چاپ جدید، ج۴۸ ص۱۰۲.

[۴۰] تفصیل این روایت را محروم علامه مجلسی از کتاب عیون اخبار الرضا ج۲ ص۱۸۴ نقل کرده است.(مترجم).

[۴۱] این جمله بخشی از مواعظ حضرت امام رضا (ع) است به مأمون عباسی که تفصیل آن در کتاب عیون اخبار الرضا ج۲ ص۱۶۰ به بعد آمده است. (مترجم).

[۴۲] این دو بیت از قصیده‌ای است که دعبل پس از شهادت امام رضا (ع) در شهر مقدس قم سروده و کتاب (امالی الصدوق) ص۶۶۱ آنرا آورده و در آنجا می گوید:

أری امیّه معذورین ان قتلوا
ولا اری لبنی العباس من عذر
واولاد حرب و مروان واسرتهم
بنو معیط ولاهٔ الحقد والوغر
قوم قتلتم علی الاسلام اوّلهم
حتی اذا استمسکوا جازوا علی الکفر
اربع بطوس علی قبر الزّکی به
ان کنت تربع من دین علی وطر
قبران فی طوس خیر الناس کلّهم
و شر کلّهم هذا من العبر
ما ینفع الرجس من قرب الزکی و ما
علی الزّکی بقرب النجس من ضرر

هیهات کل امریء رهن بما کسبت

له یداه فخذ ما شئت أو فذر

(مترجم).

[۴۳] ابن السبیل: به مسافری گفته می‌شود که در راه سفر خرجی سفرش را به علّتی از دست می‌دهد. (مترجم).

[۴۴] لازم به توضیح است که مادر مأمون کنیزی بد چهره بنام (مراحل) از خراسان بود، و به نقل دمیری در کتاب حیوة الحیوان ماده (اوز) روزی هارون عباسی با همسرش زبیده بازی قمار می‌کرد، و بنا بر این شد که برنده هرچه بخواهد بتواند به بازنده امر کند، و بازنده بایستی انجام بدهد، اتفاقا در این بازی قمار زبیده برنده شد، و از هارون که بازنده شده بود خواست که بد چهره ترین و زشت‌ترین کنیزش (مراحل) نزدیکی کند، و هارون که این کار برایش خیلی دشوار بود از زبیده خواست که از او چیزهای دیگری بطلبد ولی زبیده که از تعدّد زوجات و کنیزان هارون خشمگین بود نپذیرفت، و با اصرار بر هارون بر همان خواسته‌اش به عنوان انتقام از هارون بناچار وی را ناگزیر ساخت که به خواسته‌اش تن دهد، که نتیجه این آمیزش برخواسته از قمار بسته شدن نطفه مأمون بود، و مأمون که نطفه‌اش در اثر شرط قمار منعقد شده، پسر همین زبیده (امین) را به طرز دلخراشی کشت. (مترجم).

[۴۵] مناقب آل ابی‌طالب، چاپ ایران، جلد۴ صفحه۳۶۸.

[۴۶] الدعاء والزیارة: کتابی است مفصل بیش از (۸۰۰) صفحه از همین مؤلف محترم که راجع به ادعیه مختلف و زیارت معصومین و اولیای دین علیهم‌السلام نگاشته شده است. (مترجم).

[۴۷] عن‌الامام الصادق عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول‌الله (ص) ستدفن بضعفه منی بارض خراسان لا یزورها مؤمن الاّ اوجب الله عز وجل له الجنهٔ و حرم جسده علی النار.

[۴۸] قال موسی بن جعفر (ع): ان ابنی علیّا مقتول بالسّم ظلما و مدفون الی جانب هارون بطوس من زاره کمن زار رسول الله (ص).

[۴۹] قال الرضا (ع): من زارنی علی بعد داری اتیته یوم‌القیامه فی ثلاثهٔ مواطن حتی اخلّصه من اهوالها اذا تطایرت الکتب یمینا و شمالا، و عند الصراط و عند المیزان.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

